



تاریخ جلسه:
شماره جلسه: ۷۵

عنوان اصلی:
عنوان فرعی:

درس خارج فقه
استاد اعرافی

مرکز اسناد
مؤسسه
اشراق و
عرفان



فهرست مطالب

- ۲..... اشاره
- ۳..... واجب کفایی همان واجب عینی
- ۳..... شک در واجب عینی و کفایی
- ۳..... واجب موسع و مضیق



بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: اصول فقه / واجب کفایی

اشاره

بحث ما در تصویر واجب کفایی عمدتاً انجام شد، حدود ۱۲ تصویر در واجب کفایی وجود داشت و با بررسی که انجام دادیم، وجه مشهور قائل به نحو واجبات مشروطه است که پذیرفتیم، اما نکته‌ای بر آن افزودیم که یک تصویر جدید و حاصل سخن این شد که: در واجبات کفائیه در حقیقت تکلیف به نحو عموم استغراقی هست، مثل واجبات عینی که مطابق ظاهر تکلیف این خطاب به عدد افراد منحل می‌شود، منتهی در هر فردی یک شرطی دارد، آن تکلیف مشروط به این است که: شخص دیگری قبل از او قیام به این امر نکرده باشد و اگر کسی پیش از او اقدام به این امر کرده باشد، از او و دیگران ساقط می‌شود، پس تکالیف متعدده، انحلالی، استغراقی، اما مشروط به عدم اقدام فرد دیگر، چرا که اگر کسی دیگر اقدام به امر کرده باشد، موجب انتفاء موضوع می‌شود، که ما این را دوازدهمین تصویر قراردادیم و پذیرفتیم.

تکمله‌ای بر آن استدلال و تقریر اثبات‌کننده تصویر دوازدهم این هست که: خود این واجبات کفایی مثل واجبات عینی تعدد تکالیف هست، فرقی این هست که در واجبات کفایی مشروطه است ولی در عینی مطلقه هست، تفاوت شکلی و ظاهری این دو واجب به یک امر ثبوتی عمیق‌تری برمی‌گردد که بعضی از بزرگان مثل آیت‌الله بروجردی، به همین لایه عمقی اشاره کردند.

یک تفاوت عمیق‌تر و جوهری در واجبات عینی و کفائیه ممکن هست باشد و آن تفاوت این است که: در اغراض مولی دقت کنیم، خواهیم دید که اغراض مولی ذاتاً یک تفاوتی دارد، گاهی تکلیف مقوم به اغراض متعدده‌ای است که آن اغراض هم مقوم به اشخاص است و صدور این فعل از مکلف معین مطلوبیت دارد، مثل نماز یا روزه و ...، کمال آن شخص مقوم به این عمل است، سببه فاعل برجسته‌تر هست.

نوع دیگر، اغراضی است که: عمده آن نتیجه‌ای است که ارتباط اشخاص در آن خیلی مهم نیست، نتیجه برای مولی مهم هست و آن نتیجه هم واحد است و لذا تعدد هم ندارد، مثلاً غرض مولی این است که این میت دفن شود و اگر کسی انجام بدهد به کمال می‌رسد.

این مطلب محوری باعث شده مولی زمانی که خطاب را عمومی می‌کند، گاهی مطلق می‌شود و گاهی مقید می‌شود، به خاطر این تفاوت و نکته محوری که اینجا هست.

نوع دیگر از اغراض که قوامش به اشخاص متعدد و معین نیست و کمال اشخاص هم الزاماً به آن وابسته نیست، واجب کفایی است، در مقام اثبات غرض مولی، یک نوعش این هست که خطابات عمومی هست، مثلاً می‌گویند این میت را دفن کنید، در اینجا وجوبات مشروطه است.

نوع دیگر اینکه، مثلاً امکان دارد مولی بگوید، به نحو آحاد مردد بیان کند، در مقام ثبوت هیچ اشکال عقلی ثبوتی ندارد، ولی در مقام اثبات خلاف ظاهر بود، روح تفاوت کفایی و ثبوتی در همه‌جا هست، اما چیزی که شکلش واجبات متعدده انحلالی مشروط باشد، درجایی هست که خطاب عام و مشترک باشد.



ما می‌گوییم که واجب کفایی ثبوتاً با واجب عینی تفاوت دارد، اما اثباتاً، غالباً، حالت تعدد واجبات مشروطه دارد.

واجب کفایی همان واجب عینی

اگر کسی بگوید که واجب کفایی همان واجب عینی هست، جواب این هست که از لحاظ ثبوتی تفاوت جوهری در نوع اغراض وجود دارد، از نظر اثباتی هم واجبات عینی هم هر حکم مشروط به وجود موضوعش هست، در واجبات کفائیه چون موضوع واحد است، عملاً مشروط شده حکم به اینکه موضوع باشد، منتهی چون خطاب عمومی هست، این مبدل به وجوبات متعدده مشروطه می‌شود.

بله به یک معنا می‌شود گفت که واجبات کفائیه همان واجبات عینی هستند، برای اینکه یک وجه مشترک دارند و آن این است که هر دو موضوع می‌خواهند، منتهی به یک معنا متفاوت هست، برای اینکه موضوع اینجا بر اساس آن نکته ثبوتی که گفتیم، یک غرض واحدی در اینجا هست که می‌خواهد تکلیف را انشاء بکند، یا باید یک حکم مردد باشد یا اگر متعدد هست، عملاً چون موضوع می‌خواهد، باید واجب مشروطه بشود، برای اینکه اگر کسی واجب را انجام بدهد دیگر برای کسی موضوعی باقی نمی‌ماند.

معمولاً واجبات کفائیه به نحو عام استغراقی هست، فلسفه‌اش هم این هست که این واجب اهمیت دارد و مولی می‌خواهد که همه به این واجب قیام بکنند که این عمل انجام بشود.

شک در واجب عینی و کفایی

اگر شک بکنیم که وجوبی عینی هست یا کفایی، در تصاویر دوازده گانه‌ای که گفتیم، عمدتاً باید بنا بگذاریم که واجب عینی هست.

برای اینکه خطاب عام هست و استغراقی هست و لذا اصل، عینیت هست و همین‌طور اگر شک کردیم واجب مطلق هست یا مقید، اصل این هست که واجب مطلق هست که نتیجه‌اش هم عینیت می‌شود.

واجب موسع و مضیق

بحث بعدی در مورد واجب موسع و مضیق هست، اصل بحث این هست که: واجباتی که شارع می‌گوید، از نظر عقلی همه واجبات زمانمند هست و لذا همه اعمال ما دارای زمان و وقت هست، اما از لحاظ خطاب شرع، همه اعمال ما از نظر عقلی دارای وقت است و در یک قطعه‌ای از زمان واقع می‌شود، اما از نظر شرعی آیا شارع از نظر مصالح و مفاسدش، وقت را دخیل در تکلیف و غرض می‌داند؟ گاهی دخیل می‌داند و گاهی دخیل نمی‌داند، آن تکالیفی که شرعاً دارای وقت هست، بعضی مضیق هست مثل روزه، بعضی هم موسع هست، موسع هم یا فوری هست یا فوراً فوراً هست. بحث دیگر این هست که آیا ما واجب موسع و مضیق داریم یا نداریم؟